گفت‌وگوی «جوان» با برادر و همرزمان شهید دارا کهنه‌پوشی از مؤسسان سپاه مریوان

ضدانقلاب‌ها با سیگار روی پیکر دارا یادگاری نوشتند!

علیرضا محمدی

شاید کمتر کسی بداند آشوب‌های کردستان از کجا شکل گرفت و چطور وارد فاز نظامی شد. تاریخ را که ورق می‌زنیم به واقعه ۲۳ تیرماه ۱۳۵۸ مریوان می‌رسیم که طی آن حدود ۲۵ پاسدار محلی با قساوت تمام توسط ضد انقلاب به شهادت رسیدند و شعله‌های آتشی را برافروختند که تا چند سال کردستانات را دربرگرفت. بعدها مشخص شد تمامی شهدای واقعه مریوان، از پاسدارهای بومی بودند که به صورت خودجوش اقدام به تأسیس دفتر سپاه در مریوان کرده بودند؛ شهدای مظلومی که به رغم شهرت حادثه مریوان، کمتر شناخته شدند و نامی از آنها به گوش نمی‌رسید. مدت‌ها به دنبال رد و نشانی از شهدای دفتر سپاه مریوان بودم تا اینکه از طریق آقای رضا رستمی از همراهان روزنامه جوان در مریوان، توانستم به خانواده و دوستان شهید دارا کهنه‌پوشی از شهدای این واقعه دست پیدا کنم. بخش‌هایی از زندگی جهادی شهید کهنه‌پوشی را پیش رو دارید.

سر و موزائیک!

گفته می‌شد سر دارا را با موزائیک بریده‌اند. گفته می‌شد این جوان ۱۷، ۱۸ ساله آنقدر در برابر ضدانقلاب مقاومت می‌کند که وقتی به اسارت درمی‌آید، تمام بدنش را با سیگار می‌سوزانند و شکنجه‌اش می‌کنند. گفته می‌شد دارا هیچ وقت فریب شعار گروه‌های چپگرا را نخورد و در زیر پرچم اسلام آنقدر جنگید تا مردانه به شهادت رسید.

علی احمدی همرزم شهید می‌گوید: دارا از اولین نیروهای محلی کرد بود که به عضویت سپاه درآمد. دوم اردیبهشت سال ۵۸ که سپاه تشکیل شد، دارا بیست‌وسوم اردیبهشت ماه به جمع پیشمرگان مسلمان کرد پیوست. اسلحه به دست گرفت و از دستاوردهای انقلاب پاسداری کرد. ضد انقلاب نمی‌توانست تحمل کند که یک عده از جوان‌های بومی، در برابر زیاده‌خواهی‌های آنها قد علم کنند. به همین خاطر به پاسدارهای بومی مریوان حمله کردند. در تمام مدتی که در حلقه محاصره بودیم دارا با روحیه عالی که داشت مردانه در مقابل دشمن جنگید. وقتی که فرمانده‌مان عبدالله طرطوسی به شهادت رسید، دشمن توانست به داخل مقر نفوذ کند. جنگ تن به تن آغاز شد. ضدانقلاب با تمام توان تلاش کرد دارا را زنده دستگیر کند. وقتی مهمات دارا تمام شد، به اسارت درآمد. از آنجا که گروهک‌ها کینه فراوانی از این جوان داشتند، تمام بدنش را با آتش سیگار سوزاندند و با سرنیزه، زخم‌های متعددی به بدنش وارد کردند. در نهایت پس از شکنجه‌های وحشیانه سرش را با موزائیک بریدند و پیکر خونینش را روی زمین کشیدند.

سرباز گمنام امام

شهید کهنه‌پوشی اول مهرماه ۱۳۴۰ در یک خانواده مذهبی که علم‌آموزی در آن حرف اول را می‌زد، متولد شد. دارا در یادگیری قرائت قرآن پیشرفت زیادی کرد و در همان نوجوانی به بچه‌های کوچک‌تر از خودش فن قرائت قرآن را آموزش می‌داد. یکی از دوستان شهید روایت می‌کند: دارا را از دوران کودکی‌اش می‌شناختم. در یک خانواده مذهبی و متدین به دنیا آمده بود و عرق دینی بسیاری داشت. در زمان حکومت پهلوی که از دین و دینداری جز پوسته‌ای نمانده بود، دارا در بطن دین و مسائل دینی قدم می‌زد. در نمازش صحنه‌های بسیار جالبی از عبودیت را به تصویر می‌کشید. برای همه جای تعجب بود که در یک جامعه غیردینی، چطور یک جوان کم سن و سال به این درجه از اخلاص و معنویت رسیده است. شهید کهنه‌پوشی جزو چند نفری بود که هسته اولیه سپاه را در مریوان پایه‌گذاری کردند. به رغم مسئولیتی که به لحاظ امنیتی بر عهده داشت، در زمینه‌های فرهنگی و قرآنی هم فعال بود، تمام زندگی‌اش را وقف انقلاب اسلامی کرده بود و همیشه خودش را سرباز گمنام امام امت معرفی می‌کرد.

دلسوز محرومان

صاحب کهنه‌پوشی از اقوام و دوستان شهید در خصوص توجه دارا به آموزش دینی و معرفتی نوجوانان روستایشان تعریف می‌کند: شهید کهنه‌پوشی در اوج دوران جوانی در روستای حسن‌آوله زندگی می‌کرد. با اینکه کم سن و سال بود اما به خاطر اخلاق حسنه‌ای که داشت مورد احترام خاص و عام بود. در این میان بچه‌ها و جوان‌ها به او انس و علاقه ویژه‌ای داشتند. آنان را دور خود جمع کرده بود و درس دینداری می‌داد. شهید در زمینه نماز مرتب تذکر می‌داد و امر به معروف و نهی از منکر از شیوه‌های رفتاری‌اش بود. بارها به ما می‌گفت: «اصلاً فلسفه وجودی خلقت ما همین امر به معروف و نهی از منکر است. این فقط کار روحانیون نیست. وظیفه‌ای است که خداوند بر دوش همه مسلمان‌ها قرار داده است.» یک روز شهید کهنه‌پوشی بچه‌ها را جمع کرد و گفت: اگر آمادگی دارید برای انجام یک کار خیر به بیرون از آبادی برویم؟ همه راه افتادیم. به نزدیک‌ترین مزرعه که رسیدیم، گفت: بچه‌ها این مزرعه را می‌بینید. صاحب این مزرعه پیرمردی است که همراه دخترانش مرتب کار می‌کنند تا بتوانند محصولشان را برداشت کنند. من می‌دانم چقدر بر آنها سخت می‌گذرد. اگر همراه باشید، با هم می‌رویم و ایشان را راضی می‌کنیم که کارشان را ما انجام بدهیم. بچه‌ها قبول کردند. دارا رفت و با صاحب مزرعه صحبت کرد. ایشان هم پذیرفت و ما همه کار آنها را با کمال افتخار انجام دادیم.

■■■

کاوه کهنه‌پوشی برادر شهید

مبارزه با ضدانقلاب

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی گروهک‌های زیادی در کردستان اظهار وجود کردند که سعی داشتند با نشان دادن خودشان به عنوان حامی کارگران و کشاورزان، جوانان کردستان را به طرف خودشان جذب کنند. یکی از کارهایی که گروهک‌ها در آن زمان در مریوان انجام می‌دادند، این بود که در میدان‌ها و مکان‌های شلوغ و پرجمعیت حضور پیدا می‌کردند و به تبلیغ افکار و اندیشه‌های غیردینی و خصوصاً کمونیستی می‌پرداختند. میدان مرکزی شهر مریوان جزو مکان‌هایی بود که همیشه شاهد و ناظر جر و بحث‌های برگرفته از اندیشه‌های مادی‌گرایانه گروهک‌ها بود. شهید دارا کهنه‌پوشی به اتفاق شهید حسین حیدری و چند نفر دیگر از بچه‌های سپاه تصمیم گرفتند که در مقابل اندیشه‌های الحادی این گروهک‌ها ایستادگی کنند. یک روز رفتند و در میدان مرکزی شهر مریوان در جمع مردمی که در آنجا بودند به معرفی اسلام و اهداف انقلاب اسلامی پرداختند. گروهک‌ها وقتی فهمیدند، آمدند و خواستند ایجاد مزاحمت کنند. دارا کهنه‌پوشی و شهید حسین حیدری گفتند: اگر اهل منطق هستید، بیایید بحث کنیم. آنها قبول کردند اما وقتی در مقابل استدلال‌های دارا و حسین نتوانستند برهان و منطق عرضه کنند، به جای حجت آوردن، رگ‌های گردنشان را قوی کردند و به برخورد فیزیکی پرداختند.

> تمام افراد سپاه که در لحظه درگیری حضور داشتند تعدادشان کمتر از ۲۰ نفر بود. تنها سلاحی که داشتند، همان سلاح‌های انفرادی بود اما روحیه و ایمان رزمندگان بی‌نظیر بود. با اینکه دشمن از هر طرف حمله می‌کرد بچه‌ها خم به ابرو نمی‌آوردند و مردانه می‌جنگیدند

واقعه مریوان چطور رخ داد؟

شهید کهنه‌پوشی و بچه‌های انقلابی که به صورت خودجوش اقدام به تأسیس دفتر سپاه در مریوان کرده بودند، خبر نداشتند که اقدامات عموماً فرهنگی آنها آنقدر برای ضد انقلاب گران تمام شده که قصد دارند همگی‌شان را به شهادت برسانند. در روز ۲۳ تیر چند صد نفر از نیروهای ضد انقلاب به مقر سپاه مریوان حمله کردند و آنجا را به محاصره درآوردند. سپاه آن زمان ادوات و امکانات نظامی بسیار کمی داشت. تجهیزات مدرن و پیشرفته و حتی سلاح‌های نیمه‌سنگین هم وجود نداشت.

شاهدان روایت کرده‌اند: تمام افراد سپاه که در لحظه درگیری حضور داشتند تعدادشان کمتر از ۲۰ نفر بود. تنها سلاحی که داشتند، همان سلاح‌های انفرادی بود اما روحیه و ایمان رزمندگان بی‌نظیر بود. با اینکه دشمن از هر طرف حمله می‌کرد بچه‌ها خم به ابرو نمی‌آوردند و مردانه می‌جنگیدند. یکی از شاهدان واقعه می‌گوید: از طرف دشمن نارنجکی پرتاب شد. نارنجک در میان من و دارا به زمین افتاد. دارا بدون اینکه هول شود نارنجک را برداشت و دوباره به طرف دشمن پرتاب کرد. من از این همه شهامت و رشادت تعجب کردم. گفت: نترس خدا با ماست. چه بکشیم چه کشته شویم، پیروز میدان ما هستیم.

حلقه محاصره که لحظه به لحظه تنگ‌تر می‌شود، تعدادی از پاسدارها شهید و تعدادی مجروح می‌شوند. دارا جزو معدود نیروهای سالم مانده بود. با تمام توان می‌جنگید و آنقدر جنگید که دیگر هیچ مهماتی برایش باقی نماند. او را دستگیر کردند و با آتش سیگار روی جسم مطهرش یادگاری نوشتند. بعد زنده زنده سرش را بریدند و کمی بعد تمامی بچه‌های پاسدار مریوانی را به شهادت رساندند.

گزارش «جوان» از تشییع پیکر استواردوم شهید محمدعلی بایرامی

بهار بایرامی زودتر از راه رسید

غلامحسین بهبودی

سوم اسفند ماه ۱۳۹۶ محله فلاح تهران شاهد تشییع پیکر مظلومانه شهید محمدعلی بایرامی بود. مردم این منطقه که با تقدیم ۴هزار شهید به دارالشهدای تهران معروف است، دسته‌گلی را بر دستانشان گرفته بودند که به خاطر عقده و کینه‌ای کور در ۲۰ سالگی پژمرده شده بود.

خانه شهید بایرامی در میدان مقدم، مرکز محله فلاح قرار دارد. روز تشییع پیکرش که حوالی ظهر بود، خودم را به این میدان رساندم. نیروی انتظامی ابتدا و انتهای خیابان شهید شهسوار شمالی را به روی وسایل نقلیه مسدود کرده بود. خانه شهید بایرامی اواسط این خیابان قرار داشت.

جلوتر که رفتم، قواره جمعیت تشییع‌کننده بهتر مشخص شد. تصوری که از تشییع پیکر یک شهید داشتم تا حدی تغییر کرد. مظلومیت شهدای نیروی انتظامی اینجا بهتر درک می‌شد. جمعیت زیاد بود، اما نه آنقدر که شایسته یک شهید باشد. یکی از مداحان از شهدای دفاع مقدس و مدافع حرم محله فلاح می‌گفت: اینجا دارالشهدای تهران است. جوانانش سال‌هاست که با راه و رسم سرخ شهادت عجین شده‌اند. اینجا قدمگاه ۴هزار ملائک زمینی است که روزگاری دوشادوش ما راه می‌رفتند و نفس می‌کشیدند اما رفتند تا ما راحت‌تر زندگی کنیم و نفس بکشیم.

دوست داشتم با یکی از اعضای خانواده شهید بایرامی گفت‌وگوی کوتاهی داشته باشم که مقدر نشد. موقعیت جور نبود و نمی‌شد در چنین وضعیتی مزاحمشان شد. از همسایه‌ها در مورد محمدعلی پرسیدم. ذکر خیرش بود و اینکه زیاد او را در محله نمی‌دیدند. سر به راه بود و به کار و زندگی‌اش می‌پرداخت.

کار و زندگی محمدعلی تأمین امنیت مردم بود. استواردوم شهید بایرامی مثل خیلی از نیروهای پلیس در عین مظلومیت با کمترین حقوق و مزایا در تهرانی کار می‌کرد که بعضی از اهالی قدر پلیس را نمی‌دانند. نه اینکه ندانند امنیت‌مان را مدیون نیروی انتظامی هستیم، بلکه عقده‌های سیاسی را بهانه کرده‌اند و به اشکال مختلف به پلیس، بسیج و سپاه هجمه می‌برند.

تشییع پیکر شهید بایرامی ساده‌تر و مختصرتر از آن بود که فکرش را می‌کردم. خود مردم اداره مراسم را بر عهده گرفته بودند و نیروهای پلیس سعی داشتند تشییع پیکر همکار شهیدشان با شکوه بیشتری برگزار شود. در میان جمعیت چشمم به مادر یکی از شهدای دفاع مقدس افتاد که با سوز خاصی اشک می‌ریخت! شاید سال‌های دهه ۶۰ را به یاد می‌آورد که این محله و کوچه و پس کوچه‌هایش هر روز شاهد تشییع پیکر شهیدی بود. حالا هم که محمدعلی بایرامی ردای شهادت پوشید تا به همه نشان دهد زندگی در یک کشور انقلابی-اسلامی به این راحتی‌ها نیست! نمی‌شود از مکر دشمن ایمن بود و باید پذیرفت که درخت انقلاب را خون پاک امثال محمدعلی‌ها آبیاری می‌کند. بایرام در زبان ترکی به معنی بهار است. بهار بایرامی زودتر از موعدش از راه رسیده بود.

وادی کتاب

نگاهی به کتاب «شش و سی دقیقه عصر»

شجاعت‌های مثال‌زدنی یک خلبان آذری

احمد محمدتبریزی

قهرمانان گمنام زیادی در گوشه و کنار کشور زندگی می‌کنند و انتشار کتاب‌هایی از رشادتشان در دوران دفاع مقدس، عموم مردم را متوجه حماسه‌آفرینی‌هایشان می‌کند. دفاع مقدس برای معرفی نقش‌آفرینی‌های این قهرمانان هیچ چیزی کم ندارد و همانند یک معدن الماس، نیاز به استخراج، کشف و کنکاش دارد. «یوسف سمندریان» از همان قهرمانانی است که از همان اولین روزهای جنگ با هواپیمایی جنگی به جنگ دشمن متجاوز بعثی رفت و ۹۸۳ سورتی پرواز انجام داد. سمندریان در یکی از پروازهایش مورد هدف قرار گرفت و پنج سالی را در اسارت دشمن گذراند.

کتاب «شش و سی دقیقه عصر» شرح حال زندگی این خلبان آزاده است؛ امیر سرتیپی که در سرزمین مردان باغیرتی همچون باکری‌ها زاده شد و رشد کرد. سمندریان به دلیل علاقه زیادش به خلبانی از تبریز راهی تهران شد و پس از موفقیت در آزمایش و آزمون‌ها وارد نیروی هوایی می‌شود.

تا میانه‌های کتاب شرح گذراندن دوره‌های خلبانی و آموزشی در امریکا را می‌خوانیم که هم از جذابیت برخوردار است و هم اطلاعات جالبی از سبک زندگی و آموزشی این افراد می‌دهد. نقطه عطف کتاب به فصل پنجم و شروع جنگ تحمیلی برمی‌گردد.

> پایان جنگ و توافق بر قطعنامه ۵۹۸ وضعیت را برای اسرا بهتر می‌کند. سال ۶۹ با تبادل اسرا، سمندریان نزد خانواده‌اش بازمی‌گردد. مسیر سخت و دشوار این خلبان شجاع پس از هشت سال جنگ که نزدیک به چهار سالش در اسارت گذشت به پایان می‌رسد

فصل جدید زندگی سمندریان و دیگر خلبانان نیروی هوایی ارتش در این قسمت شروع می‌شود و آنها وارد مرحله‌ای تازه از زندگی‌شان می‌شوند.

بعثی‌ها که پیش از شروع رسمی جنگ دو فروند هواپیمای شکاری ایران را مورد هدف قرار داده و یک خلبان را شهید و یکی را اسیر کرده بودند، آتش جنگ را کاملاً روشن کرده بودند. حسین لشکری در جریان همین درگیری به اسارت بعثی‌ها درآمد. روزهای اول جنگ، خلبانان نیروی هوایی ارتش جواب دندان‌شکنی به دشمن متجاوز دادند و مانع پیشروی زمینی‌شان شدند. در نبود سپاه و بسیج، این خلبانان مأموریت سنگینی بر دوش داشتند. سمندریان هم در همین روزها اولین پرواز رسمی‌اش در جنگ را انجام داد.

مردم داوطلب ناهار و شام خلبانان را تدارک می‌دیدند و خلبانان با شجاعت مانع نفوذ دشمنان می‌شدند. همه دست در دست هم مقابل دشمنان ایستاده بودند و کسی نمی‌خواست مقابل دشمن تسلیم شود: «اگر در آن دوران پایگاه دزفول در منطقه نبود، خیلی زود منطقه جنوب از دست ایران خارج می‌شد. ما دست تنها داشتیم از این کشور دفاع می‌کردیم و در مقابل ما نه تنها عراق بلکه یک دنیا قرار داشت.» (ص ۱۲۱)

شهادت خلبانان و دوستان سمندریان تأثیر زیادی روی همسرش گذاشته بود. در شرایط سخت جنگ و نبودن‌های شوهر و شهادت آشنایان، همسر سمندریان با استفاده از اسلحه کمری شوهرش دست به خودکشی می‌زند و با آسیب دیدن بخشی از نخاع، توانایی‌اش برای راه رفتن را از دست می‌دهد. با این اتفاقات سمندریان به تبریز منتقل می‌شود. او پروازهایش را از این پایگاه انجام می‌دهد و به همراه دیگر خلبانان همچنان به نقش‌آفرینی‌هایش در جنگ ادامه می‌دهد.

اواخر سال ۱۳۶۳ سمندریان برای مداوای همسرش به آلمان می‌رود. پس از عدم معالجه همسر به ایران بازمی‌گردند و دوباره پروازها از سر گرفته می‌شود. سال ۶۵ مرحله دیگری از زندگی این خلبان آذری شروع می‌شود. او پس از بمباران چند کارخانه عراقی، وقتی هواپیمایش آسیب می‌بیند از هواپیما به بیرون می‌پرد و داستان اسارتش از همین جا شروع می‌شود. بازجویی‌ها، شکنجه‌ها و نشستن روی صندلی الکترونیکی فشار زیادی را به سمندریان وارد می‌کند. از طرفی فکر خانواده و فرزندانش او را رها نمی‌کرد.

بی‌خبری، دلتنگی و شکنجه‌های پشت سر هم لحظات سختی را برای خلبان اسیر ایرانی رقم‌زده بود. نبردن خلبانان ایرانی به اردوگاه‌های اسرای ایرانی و بودن در کنار زندانیان عراقی یا ماندن در سلول‌های تاریک انفرادی شرایط را بسیار سخت کرده بود. خواندن قرآن و حفظ کردن آیات کوچک بزرگ‌ترین نعمت در دوران اسارت بود و باعث می‌شد سمندریان درد دوری از خانواده و پرواز را تسکین دهد.

پایان جنگ و توافق بر قطعنامه ۵۹۸ وضعیت را برای اسرا بهتر می‌کند. سال ۶۹ با تبادل اسرا، سمندریان نزد خانواده‌اش بازمی‌گردد. مسیر سخت و دشوار این خلبان شجاع پس از هشت سال جنگ که نزدیک به چهار سالش در اسارت گذشت به پایان می‌رسد.

میلاد رضازاده در «شش و سی دقیقه عصر» با پرداختن درست به جزئیات و با نگارشی روان و شیوا، ضمن دادن اطلاعات کافی به خواننده، تجربه خوانش کتاب را برای مخاطب دوچندان می‌کند. این کتاب را که توسط حوزه هنری استان آذربایجان شرقی و انتشارات سوره مهر به چاپ رسیده می‌توان اثری قابل اتکا و خوب در حوزه دفاع مقدس دانست.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۳۲۴

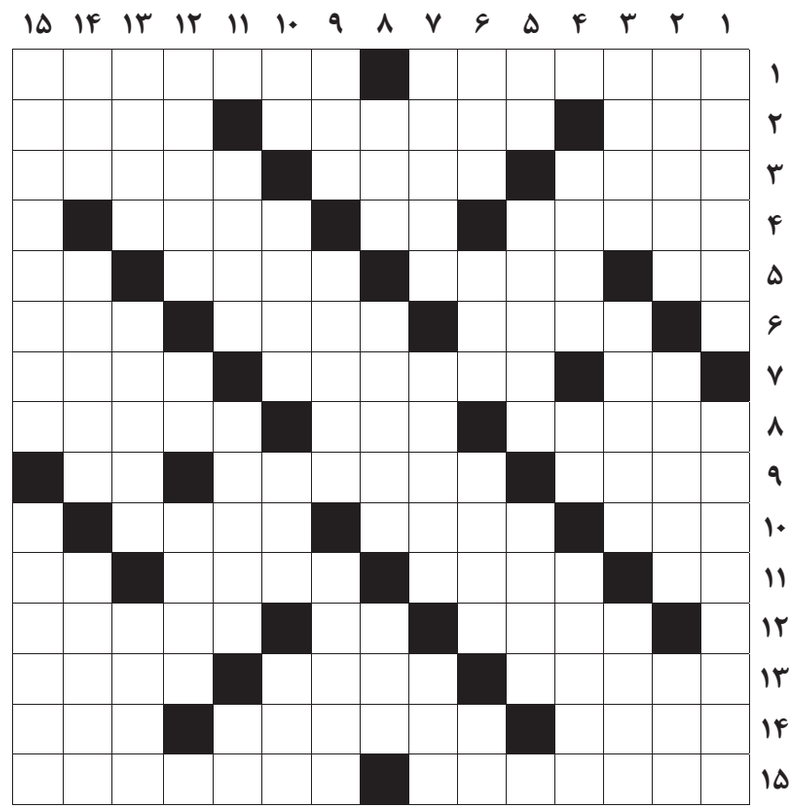

از راست به چپ

■ ۱- شهری در شرق استان فارس- نقاشی متحرک ■ ۲- منطقه‌ای صنعتی در آلمان- دزد چیزهای بی‌ارزش و کم‌بها- عالی و مرتفع ■ ۳- اثر تربیتی ژان‌ژاک روسو- واحد طول فرنگی- دستگاهی برای اندازه‌گیری دقیق ■ ۴- پاینده و ابدی- تلخ- راه فرار ■ ۵- زمین آذری- شهرآورد- نی‌لبک- شامه‌نواز ■ ۶- تربیت‌کننده- خانه‌های ریز عکس- پایه دیوار ■ ۷- صوت درد- دشوار و خسته‌کننده- خانه با عرصه مشجر ■ ۸- عددی دورقمی- شهر بادگیرها- از میوه‌های بهشتی ■ ۹- هوس باردار- دیکتاتور سابق اسپانیا- علامت مصدر جعلی ■ ۱۰- ماست چکیده- کالا و متاع- وحشت ■ ۱۱- خودروی کاروان- جمعیت؛ افراد مردم- بیماری کمخونی- مخفف هستم ■ ۱۲- دشمن پنیر- حرف همراهی عرب- کلمه آرزو ■ ۱۳- امتداد فیزیکی- باهوش- روایت‌کننده ■ ۱۴- خدای خورشید مصریان- بخت‌آزمایی- زنگ ■ ۱۵- جشنواره- غذاسازی گیاه

از بالا به پایین

■ ۱- سخنان بیهوده- دستگاه تهیه تصویر سه‌بعدی ■ ۲- از شهرهای مرزی استان کرمانشاه- ماده مخدر- دیروز عرب ■ ۳- قطعه موسیقی که برای سه نوازنده ساخته شده است- به خونخواهی امام حسین(ع) قیام کرد- لباس و جامه ■ ۴- رهبر حزب- صدمتر مربع- نوعی برادر و خواهر ■ ۵- بهتر از بدتر- از تفرجگاه‌های شمال تهران- از درختان جنگل‌های شمال ■ ۶- درد و رنج- همراه استراگانف از غذاهای گوشتی است- مقابل فراز- حرف نفی عرب ■ ۷- آهنگر- نوعی ابر- نهنگ ■ ۸- صومعه- ایالتی در امریکا- نمازی که بدون وضو هم خوانده می‌شود ■ ۹- متضاد ابد- از شهرهای استان اصفهان- صحرای انتظاری که اهل بهشت و جهنم قبل از ورود در آنجا منتظر می‌مانند ■ ۱۰- چوب خوشبو- پول کانادا- قدیم و دیرین- هنر فرنگی ■ ۱۱- فلزی است نقره‌ای رنگ و براق و بسیار محکم که در ۱۵۱۴ درجه حرارت ذوب می‌شود- بیماری کلیوی- از اقمار مشتری ■ ۱۲- تبادل نظر- راز مگوی خانم‌ها- از ماه‌های سریانی ■ ۱۳- رود مرزی چین و کره شمالی- از پیامبران بنی‌اسراییل- از گل‌های خوشبو به رنگ زرد ■ ۱۴- شمیم نشده- دوری جستن- طولانی‌ترین و بزرگ‌ترین سرخرگ بدن ■ ۱۵- رئیس هیئت وزیران در برخی کشورها- مزیت و برتری‌داشتن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۸		۵	۴	۷			
						۹		۷
۴	۶							
						۱		۵
۵								
۳				۲				۴
		۲	۴	۵			۳	
						۷		
		۳	۹					

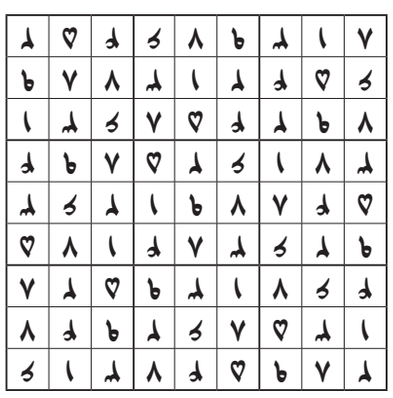

جدول کلمات متقاطع
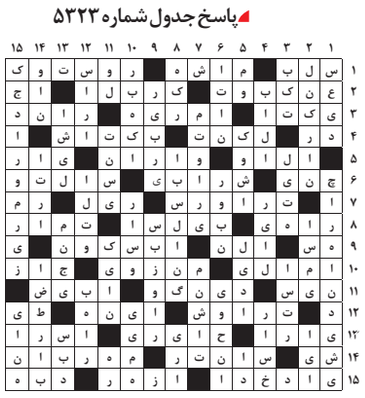
پاسخ جدول شماره ۵۳۲۳